

# کتاب سفر اعداد

سفر چهارم از خمسه تورات موسی

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم‌های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید. <sup>۳</sup> از بیست ساله و زیاده، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌رود، تو و هارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. <sup>۴</sup> و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. <sup>۵</sup> و اسم‌های کسانی که با شما باید بایستند، این است:

از رؤبین، ایصوربن شدیئور.

۶ و از شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای.

۷ و از یهودا، نحشون بن عمیناداب.

۸ و از یساکار، تتنائیل بن صوغر.

۹ و از زبولون، الیاب بن حیلون.

۱۰ و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیهود. و از منسی، جملیئیل بن فدهصور.

۱۱ از بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

۱۲ و از دان، اخیعزر بن عمیشدای.

۱۳ و از اشیر، فجعیئیل بن عکران.

۱۴ و از جاد، الیاساف بن دعوئیل.

۱۵ و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

۱۶ اینانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و رؤسای هزاره‌های

اسرائیل.

۱۷ و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. <sup>۱۸</sup> و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه‌های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به

شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند.<sup>۱۹</sup> چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

<sup>۲۰</sup> و اما انساب بنی‌رؤبیین نخست‌زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می‌رفتند.<sup>۲۱</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط رؤبیین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

<sup>۲۲</sup> و انساب بنی‌شمعون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسم‌ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۲۳</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

<sup>۲۴</sup> و انساب بنی‌جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۲۵</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

<sup>۲۶</sup> و انساب بنی‌یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۲۷</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.

<sup>۲۸</sup> و انساب بنی‌یساکار برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۲۹</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

<sup>۳۰</sup> و انساب بنی‌زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۳۱</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

<sup>۳۲</sup> و انساب بنی‌یوسف از بنی‌افرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۳۳</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند.

<sup>۳۴</sup> و انساب بنی‌منسی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت.<sup>۳۵</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دویست نفر بودند.

<sup>۳۶</sup> و انساب بنی‌بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. <sup>۳۷</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.

<sup>۳۸</sup> و انساب بنی‌دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ می‌رفت. <sup>۳۹</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.

<sup>۴۰</sup> و انساب بنی‌اشیر برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. <sup>۴۱</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.

<sup>۴۲</sup> و انساب بنی‌نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. <sup>۴۳</sup> شمرده‌شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.

<sup>۴۴</sup> اینانند شمرده‌شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمرده‌شدگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت. <sup>۴۶</sup> همه شمرده‌شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.

<sup>۴۷</sup> اما لاویان برحسب سبط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. <sup>۴۸</sup> زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۴۹</sup> «اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی‌اسرائیل مگیر. <sup>۵۰</sup> لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هرچه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند. <sup>۵۱</sup> و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افرشته شود لاویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود. <sup>۵۲</sup> و بنی‌اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند. <sup>۵۳</sup> و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبدا غضب بر جماعت بنی‌اسرائیل بشود، و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.» <sup>۵۴</sup> پس بنی‌اسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «هر کس از بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. <sup>۳</sup> و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهودا برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون بن عمیناداب باشد. <sup>۴</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند. <sup>۵</sup> و سبط یساکار در پهلوی او خیمه زنند، و رئیس بنی یساکار نتنائیل بن صوغر باشد. <sup>۶</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. <sup>۷</sup> و سبط زبولون و رئیس بنی زبولون الیآب بن حیلون باشد. <sup>۸</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند. <sup>۹</sup> جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.

<sup>۱۰</sup> «و بر جانب جنوب، علم محله رؤیین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی رؤیین الیصور بن شدیئور باشد. <sup>۱۱</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. <sup>۱۲</sup> و در پهلوی او سبط شمعون خیمه زنند و رئیس بنی شمعون شلومیئیل بن صوریشدای باشد. <sup>۱۳</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. <sup>۱۴</sup> و سبط جاد و رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوئیل باشد. <sup>۱۵</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. <sup>۱۶</sup> جمیع شمرده شدگان محله رؤیین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

<sup>۱۷</sup> «و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لایوان در میان محله‌ها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند.

<sup>۱۸</sup> «و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیهود باشد. <sup>۱۹</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند. <sup>۲۰</sup> و در پهلوی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد. <sup>۲۱</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دویست نفر بودند. <sup>۲۲</sup> و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی باشد. <sup>۲۳</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. <sup>۲۴</sup> جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.

«و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی‌دان اخیعزر بن عمیشدای باشد.<sup>۲۵</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.<sup>۲۶</sup> و در پهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زنند، و رئیس بنی‌اشیر فجعیئیل بن عکران باشد.<sup>۲۸</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.<sup>۲۹</sup> و سبط نفتالی و رئیس بنی‌نفتالی اخیع بن عینان باشد.<sup>۳۰</sup> و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند.<sup>۳۱</sup> جمیع شمرده‌شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.»

<sup>۳۲</sup> اینانند شمرده‌شدگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، جمیع شمرده‌شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.<sup>۳۳</sup> اما لایوان چنانکه *خد/وند* به موسی امر فرموده بود، در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند. و بنی‌اسرائیل موافق هرچه *خد/وند* به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هر کس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ می‌کردند.

## ۳

این است انساب هارون و موسی در روزی که *خد/وند* در کوه سینا با موسی متکلم شد.<sup>۲</sup> و نامهای پسران هارون این است: نخست‌زاده‌اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار. این است نامهای پسران هارون کهنه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهنات تخصیص نمود. اما ناداب و ابیهو در حضور *خد/وند* مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور *خد/وند* گذراندند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون، کهنات می‌نمودند.

<sup>۵</sup> و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: «سبط لایوان را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.<sup>۷</sup> و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.<sup>۸</sup> و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنی‌اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند.<sup>۹</sup> و لایوان را به هارون و پسرانش بده،

زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند.<sup>۱۰</sup> و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

<sup>۱۱</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت <sup>۱۲</sup> که «اینک من لاویان را از میان بنی اسرائیل، به عوض هر نخست‌زاده‌ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لاویان از آن من می‌باشند.<sup>۱۳</sup> زیرا جمیع نخست‌زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست‌زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست‌زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می‌باشند. من یهوه هستم.»

<sup>۱۴</sup> و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: <sup>۱۵</sup> «بنی‌لاوی را برحسب خاندان آبا و قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» <sup>۱۶</sup> پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مأمور شد، ایشان را شمرد. <sup>۱۷</sup> و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری. <sup>۱۸</sup> و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی. <sup>۱۹</sup> و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزیزیل. <sup>۲۰</sup> و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان برحسب خاندان آباي ایشان.

<sup>۲۱</sup> و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شمعی. اینانند قبایل جرشونیان. <sup>۲۲</sup> و شمرده‌شدگان ایشان به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده‌شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند. <sup>۲۳</sup> و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زدند. <sup>۲۴</sup> و سرور خاندان آباي جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد. <sup>۲۵</sup> و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد. <sup>۲۶</sup> و تجیرهای صحن و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.

<sup>۲۷</sup> و از قهات، قبیله عمرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزیزیلان، اینانند قبایل قهاتیان. <sup>۲۸</sup> به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و ششصد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند. <sup>۲۹</sup> و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند. <sup>۳۰</sup> و سرور خاندان آباي قبایل قهاتیان، الیاسافان بن عزیزیل باشد. <sup>۳۱</sup> و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبح‌ها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد. <sup>۳۲</sup> و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.

<sup>۳۳</sup> و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان؛ اینانند قبایل مراری. <sup>۳۴</sup> و شمرده‌شدگان ایشان و شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند. <sup>۳۵</sup> و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صوریئیل بن ایحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند. <sup>۳۶</sup> و ودیعت معین بنی‌مراری، تخت‌های مسکن و پشت‌بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد. <sup>۳۷</sup> و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آنها و میخها و طنابهای آنها.

<sup>۳۸</sup> و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی‌اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته‌شود. <sup>۳۹</sup> و جمیع شمرده‌شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان *خد/وند* شمردند، همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

<sup>۴۰</sup> و *خد/وند* به موسی گفت: «جمیع نخست‌زادگان نرینه بنی‌اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر. <sup>۴۱</sup> و لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل برای من که یهوه هستم بگیر، و بهایم لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان بهایم بنی‌اسرائیل.»

<sup>۴۲</sup> پس موسی چنانکه *خد/وند* او را امر فرموده بود، همه نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل را شمرد. <sup>۴۳</sup> و جمیع نخست‌زادگان نرینه، برحسب شماره اسم‌های شمرده‌شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.

<sup>۴۴</sup> و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۴۵</sup> «لاویان را به عوض جمیع نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم. <sup>۴۶</sup> و اما درباره فدیه دویست و هفتاد و سه نفر از نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل که بر لاویان زیاده‌اند، <sup>۴۷</sup> پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. <sup>۴۸</sup> و نقد فدیه آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.»

<sup>۴۹</sup> پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت. <sup>۵۰</sup> و از نخست‌زادگان بنی‌اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال

موافق مَثقالِ قدس باشد، گرفت. <sup>۵۱</sup> و موسی نقد فدیة را بر حسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

۴ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «حساب بنی قهات را از میان بنی لاوی بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر. <sup>۳</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند. <sup>۴</sup> و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس الاقداس باشد. <sup>۵</sup> و هنگامی که اردو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند. <sup>۶</sup> و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامه ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستهایش را بگذارند. <sup>۷</sup> و بر میز نان تقدمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه ها و پیاله های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد. <sup>۸</sup> و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوب دستهایش را بگذارند. <sup>۹</sup> و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمتش می کنند بپوشانند، <sup>۱۰</sup> و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند. <sup>۱۱</sup> و بر مذبح زرین، جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوب دستهایش را بگذارند. <sup>۱۲</sup> و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت می کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز پوشانیده، بر چوب دست بنهند. <sup>۱۳</sup> و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. <sup>۱۴</sup> و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می کنند یعنی مجمرها و چنگالها و خاک اندازها و کاسه ها، همه اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستهایش را بگذارند.



<sup>۱۵</sup> «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس نمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حمل بنی قهات می باشد.»

<sup>۱۶</sup> «و ودیعت العازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قدس و خواه از اسبابش.»

<sup>۱۷</sup> و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: <sup>۱۸</sup> «سبط قبایل قهاتیان را از میان لایوان منقطع مسازید. <sup>۱۹</sup> بلکه با ایشان چنین رفتار نمایند تا چون به قدس الاقداس نزدیک آیند، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند. <sup>۲۰</sup> و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

<sup>۲۱</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۲</sup> «حساب بنی جرشون را نیز برحسب خاندان آبا و قبایل ایشان بگیر. <sup>۲۳</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هر که داخل شود تا در خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید.

<sup>۲۴</sup> «این است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل، <sup>۲۵</sup> که تجیرهای مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. <sup>۲۶</sup> و تجیرهای صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. <sup>۲۷</sup> و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید. <sup>۲۸</sup> این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتامار بن هارون کاهن باشد.»

<sup>۲۹</sup> «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آبا و اجداد ایشان بشمار. <sup>۳۰</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل شود، تا کار خیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. <sup>۳۱</sup> این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش <sup>۳۲</sup> و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب ودیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید.»

<sup>۳۳</sup> این است خدمت قبایل بنی‌مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیردست ایتامار بن هارون کاهن.»

<sup>۳۴</sup> و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی‌قهاث را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند. <sup>۳۵</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. <sup>۳۶</sup> و شمرده‌شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. <sup>۳۷</sup> اینانند شمرده‌شدگان قبایل قهاثیان، هر که در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه *خد/وند* به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

<sup>۳۸</sup> و شمرده‌شدگان بنی‌جرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، <sup>۳۹</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. <sup>۴۰</sup> و شمرده‌شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، دو هزار و ششصد و سی نفر بودند. <sup>۴۱</sup> اینانند شمرده‌شدگان قبایل بنی‌جرشون، هر که در خیمه اجتماع کار می‌کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان *خد/وند* شمردند.

<sup>۴۲</sup> و شمرده‌شدگان قبایل بنی‌مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، <sup>۴۳</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که به خدمت داخل می‌شد تا در خیمه اجتماع کار کند. <sup>۴۴</sup> و شمرده‌شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر بودند. <sup>۴۵</sup> اینانند شمرده‌شدگان قبایل بنی‌مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه *خد/وند* به واسطه موسی فرموده بود، شمردند.

<sup>۴۶</sup> جمیع شمرده‌شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند، <sup>۴۷</sup> از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که داخل می‌شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند. <sup>۴۸</sup> شمرده‌شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند، <sup>۴۹</sup> برحسب فرمان *خد/وند* به توسط موسی، هر کس موافق خدمتش و حملش شمرده شد.

و چنانکه *خد/وند* موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.



و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هر که جریان دارد و هر که از میته نجس شود، از اردو اخراج کنند. <sup>۳</sup> خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایید؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.» <sup>۴</sup> و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

<sup>۵</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۶</sup> «بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هر کدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود، <sup>۷</sup> آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف بنماید، و اصل جرم خود را رد نماید، و خمس آن را بر آن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد. <sup>۸</sup> و اگر آن کس را ولیای نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده می‌شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن درباره وی کفاره می‌شود. <sup>۹</sup> و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن می‌آورند، از آن او باشد. <sup>۱۰</sup> و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هر چه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

<sup>۱۱</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۱۲</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد، <sup>۱۳</sup> و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس می‌باشد. و اگر بر او شاهی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود، <sup>۱۴</sup> و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد، <sup>۱۵</sup> پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کندر بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که گناه را بیاد می‌آورد.

<sup>۱۶</sup> «و کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد. <sup>۱۷</sup> و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب بپاشد. <sup>۱۸</sup> و کاهن زن را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بر دست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. <sup>۱۹</sup> و کاهن به زن قسم داده،

به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای، پس از این آب تلخ لعنت مبرا شوی.<sup>۲۰</sup> و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده‌ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده‌است،<sup>۲۱</sup> آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: *خد/وند* تو را در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه *خد/وند* ران تو را ساقط و شکم تو را منتفخ گرداند.<sup>۲۲</sup> و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

<sup>۲۳</sup> «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند.<sup>۲۴</sup> و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد.<sup>۲۵</sup> و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور *خد/وند* بجنباند، و آن را نزد مذبح بیاورد.<sup>۲۶</sup> و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آن آب را به زن بنوشاند.<sup>۲۷</sup> و چون آب را به او نوشانید، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، و شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود.<sup>۲۸</sup> و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه مبرا شده، اولاد خواهد زایید.

<sup>۲۹</sup> «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد.<sup>۳۰</sup> یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور *خد/وند* برپا بدارد، و کاهن تمامی این قانون را درباره او اجرا دارد.<sup>۳۱</sup> پس آن مرد از گناه مبرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

**۶** و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای *خد/وند* تخصیص نماید،<sup>۳</sup> آنگاه از شراب و مسکرات پرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیر انگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد.<sup>۴</sup> و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.

«و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.<sup>۵</sup>»  
«و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید.<sup>۶</sup>  
برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشان را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می‌باشد.<sup>۷</sup> تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.

«و اگر کسی دفعتاً ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد.<sup>۸</sup> و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.<sup>۹</sup> و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است؛ و سر او را در آن روز تقدیس نماید.<sup>۱۰</sup> و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (از نو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد. لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.

«این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند.<sup>۱۱</sup> و قربانی خود را برای خداوند بگذارند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی‌عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی‌عیب بجهت ذبیحه سلامتی.<sup>۱۲</sup> و یک سبد نان فطیر یعنی گرده‌های آرد نرم سرشته‌شده با روغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

«و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذرانند.<sup>۱۳</sup> و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذارند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذارند.

«و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد در خیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذارند.

«و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد.<sup>۱۴</sup> و کاهن آنها را بجهت

هدیه جنبانیدنی به حضور خد/وند بجنباند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

<sup>۲۱</sup> «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خد/وند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

<sup>۲۲</sup> و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۳</sup> «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی‌اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید:

<sup>۲۴</sup> «یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. <sup>۲۵</sup> یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. <sup>۲۶</sup> یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد.

<sup>۲۷</sup> و نام مرا بر بنی‌اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود، <sup>۲</sup> سروران اسرائیل و رؤسای خاندان آبابی ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها رؤسای اسباط بودند که بر شمرده‌شدگان گماشته شدند. <sup>۳</sup> پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خد/وند شش ارابه سرپوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.

<sup>۴</sup> و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۵</sup> «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لایوان به هر کس به اندازه خدمتش تسلیم نما.»

<sup>۶</sup> پس موسی ارابه‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لایوان تسلیم نمود. <sup>۷</sup> دو ارابه و چهار گاو به بنی‌جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود. <sup>۸</sup> و چهار ارابه و هشت گاو به بنی‌مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایتمار بن هارون کاهن تسلیم نمود. <sup>۹</sup> اما به بنی‌قهاث هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی‌داشتند.

<sup>۱۰</sup> و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. و سروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند. <sup>۱۱</sup> و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند.

<sup>۱۲</sup> و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط یهودا هدیه خود را گذرانید. <sup>۱۳</sup> و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هدیه آردی. <sup>۱۴</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. <sup>۱۵</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. <sup>۱۶</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه. <sup>۱۷</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب.

<sup>۱۸</sup> و در روز دوم، نتنائیل بن صوغر، سرور یساکار هدیه گذرانید. <sup>۱۹</sup> و هدیه‌ای که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بود بجهت هدیه آردی. <sup>۲۰</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. <sup>۲۱</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی. <sup>۲۲</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه. <sup>۲۳</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نتنائیل بن صوغر.

<sup>۲۴</sup> و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی‌زبولون، <sup>۲۵</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بود بجهت هدیه آردی. <sup>۲۶</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور، <sup>۲۷</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. <sup>۲۸</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه. <sup>۲۹</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون.

<sup>۳۰</sup> و در روز چهارم، ایصور بن شدیئور سرور بنی‌رؤبیین. <sup>۳۱</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بود بجهت هدیه آردی. <sup>۳۲</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. <sup>۳۳</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. <sup>۳۴</sup> و یک بز نر بجهت قربانی

گناه.<sup>۳۵</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ایصوروبن شدیئور.

<sup>۳۶</sup> و در روز پنجم، شلومیئیل بن صوریشدای سرور بنی‌شمعون.<sup>۳۷</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۳۸</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۳۹</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۴۰</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۴۱</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومیئیل بن صوریشدای.

<sup>۴۲</sup> و در روز ششم، الیاساف بن دعوییل سرور بنی‌جاد.<sup>۴۳</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۴۴</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۴۵</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۴۶</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۴۷</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوییل.

<sup>۴۸</sup> و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سرور بنی‌افرایم.<sup>۴۹</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۵۰</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۵۱</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۵۲</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۵۳</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیهود.

<sup>۵۴</sup> و در روز هشتم، جملیئیل بن فدهصور سرور بنی‌منسی.<sup>۵۵</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۵۶</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۵۷</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۵۸</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۵۹</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه جملیئیل بن فدهصور.



و در روز نهم، ابیدان بن جدعونی سرور بنی‌بنیامین.<sup>۶۱</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجهت هدیه آردی.<sup>۶۲</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۶۳</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۶۴</sup> و یک بز نر به جهت قربانی گناه<sup>۶۵</sup> و به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعونی.

و در روز دهم، اخیعزر بن عمیشدای سرور بنی‌دان.<sup>۶۷</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۶۸</sup> و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور.<sup>۶۹</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۷۰</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۷۱</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای.

و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی‌اشیر.<sup>۷۳</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس؛ هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۷۴</sup> و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.<sup>۷۵</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۷۶</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۷۷</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه فجعیئیل بن عکران.

و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی‌نفتالی.<sup>۷۹</sup> هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.<sup>۸۰</sup> و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور.<sup>۸۱</sup> و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.<sup>۸۲</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۸۳</sup> و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیرع بن عینان.

<sup>۸۴</sup> این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.<sup>۸۵</sup> هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که

تمامی نقره ظروف، دوهزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود.<sup>۸۶</sup> و دوازده قاشق طلا پر از بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.<sup>۸۷</sup> تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. با هدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۸۸</sup> و تمامی گاوان بجهت ذبیحه سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.

<sup>۸۹</sup> و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می شنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروبی به وی سخن می گفت، پس با او تکلم می نمود.

▲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.»<sup>۳</sup> پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.<sup>۴</sup> و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلپایش چرخکاری بود، موافق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت.<sup>۵</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۶</sup> «لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما.<sup>۷</sup> و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما: آن کفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند.<sup>۸</sup> و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو دیگر بجهت قربانی گناه بگیر. <sup>۹</sup> و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن.<sup>۱۰</sup> و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند.<sup>۱۱</sup> و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذارند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند.<sup>۱۲</sup> و لاویان دستهای خود را بر سر گاوان بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذاران، تا بجهت لاویان کفاره شود.<sup>۱۳</sup> و لاویان را پیش هارون و

پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای *خداوند* هدیه بگذران. <sup>۱۴</sup> و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.

<sup>۱۵</sup> «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران. <sup>۱۶</sup> زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده‌اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست‌زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته‌ام. <sup>۱۷</sup> زیرا که جمیع نخست‌زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من‌اند. در روزی که جمیع نخست‌زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. <sup>۱۸</sup> پس لاویان را به عوض همه نخست‌زادگان بنی اسرائیل گرفتم. <sup>۱۹</sup> و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، وبا به بنی اسرائیل عارض نشود.»

<sup>۲۰</sup> پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند، برحسب هر آنچه *خداوند* موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند. <sup>۲۱</sup> و لاویان برای گناه خود کفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور *خداوند* هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. <sup>۲۲</sup> و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود پردازند، و چنانکه *خداوند* موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند.

<sup>۲۳</sup> و *خداوند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۴</sup> «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. <sup>۲۵</sup> و از پنجاه ساله از کار خدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. <sup>۲۶</sup> لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور با لاویان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

**۹** و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، *خداوند* موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. <sup>۳</sup> در

روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فرایضش و همه احکامش آن را معمول دارید.»

پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصیح را بجا آورند.<sup>۵</sup> و فصیح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آوردند؛ برحسب هرچه *خداوند* به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصیح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند،<sup>۶</sup> و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی *خداوند* در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شویم؟»

موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه *خداوند* در حق شما امر فرماید، بشنوم.»<sup>۷</sup> و *خداوند* موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، معهذا فصیح را برای *خداوند* بجا آورد.<sup>۸</sup> در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند.<sup>۹</sup> چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فرایض فصیح آن را معمول دارند.<sup>۱۰</sup> اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصیح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی *خداوند* را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد.<sup>۱۱</sup> و اگر غریبی در میان شما مأوا گزیند و بخواهد که فصیح را برای *خداوند* بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصیح عمل نماید، برای شما یک فریضه می باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

<sup>۱۲</sup> و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می بود.<sup>۱۳</sup> همیشه چنین بود که ابر آن را می پوشانید و منظر آتش در شب.<sup>۱۴</sup> و هرگاه ابر از خیمه برمی خاست، بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می کردند و در هر جایی که ابر ساکن می شد، آنجا بنی اسرائیل اردو می زدند.<sup>۱۵</sup> به فرمان *خداوند* بنی اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان *خداوند* اردو می زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود، در اردو می ماندند.<sup>۱۶</sup> و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می نمود، بنی اسرائیل ودیعت *خداوند* را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند.<sup>۱۷</sup> و بعضی اوقات ابر ایام قلیلی بر مسکن می ماند، آنگاه به فرمان *خداوند* در اردو می ماندند و به فرمان *خداوند* کوچ می کردند.<sup>۱۸</sup> و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح می ماند و

در وقت صبح ابر برمی‌خاست، آنگاه کوچ می‌کردند، یا اگر روز و شب می‌ماند چون ابر برمی‌خاست، می‌کوچیدند.<sup>۲۲</sup> خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می‌بود، بنی‌اسرائیل در اردو می‌ماندند، و کوچ نمی‌کردند و چون برمی‌خاست، می‌کوچیدند.<sup>۲۳</sup> به فرمان خداوند اردو می‌زدند، و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می‌داشتند.

۱۰♦ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. <sup>۳</sup> و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به در خیمه اجتماع جمع شوند. <sup>۴</sup> و چون یکی را بنوازند، سروران و رؤسای هزاره‌های اسرائیل نزد تو جمع شوند. <sup>۵</sup> و چون تیز آهنگ بنوازید محله‌هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. <sup>۶</sup> و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله‌هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. <sup>۷</sup> و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ منوازید.

<sup>۸</sup> «و بنی‌هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. <sup>۹</sup> و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می‌نماید می‌روید، کرناها را تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود بیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. <sup>۱۰</sup> و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه‌های خود کرناها را بر قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.»

<sup>۱۱</sup> و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد، <sup>۱۲</sup> و بنی‌اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد، <sup>۱۳</sup> و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

<sup>۱۴</sup> و علم محله بنی‌یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. <sup>۱۵</sup> و بر فوج سبط بنی‌یساکار، نتنائیل بن صوغر. <sup>۱۶</sup> و بر فوج سبط بنی‌زبولون، الیآب بن حیلون.

<sup>۱۷</sup> پس مسکن را پایین آوردند و بنی‌جرشون و بنی‌مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.

<sup>۱۸</sup> و علم محله رؤبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او ایصور بن شدیئور بود. <sup>۱۹</sup> و بر فوج سبط بنی‌شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای. <sup>۲۰</sup> و بر فوج سبط بنی‌جاد، الیاساف بن دعوئیل. <sup>۲۱</sup> پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپا داشتند.

<sup>۲۲</sup> پس علم محله بنی‌افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهود بود. <sup>۲۳</sup> و بر فوج سبط بنی‌منسی، جملیئیل بن فدهصور. <sup>۲۴</sup> و بر فوج سبط بنی‌بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

<sup>۲۵</sup> پس علم محله بنی‌دان که مؤخر همه محله‌ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود. <sup>۲۶</sup> و بر فوج سبط بنی‌اشیر، فجعیئیل بن عکران. <sup>۲۷</sup> و بر فوج سبط بنی‌نفتالی، اخیرع بن عینان. <sup>۲۸</sup> این بود مراحل بنی‌اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.

<sup>۲۹</sup> و موسی به حوباب بن رعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خد/وند درباره آن گفته است که آن را به شما خواهیم بخشید کوچ می‌کنیم، همراه ما بیا و بتو احسان خواهیم نمود، چونکه خد/وند درباره اسرائیل نیکو گفته‌است.»

<sup>۳۰</sup> او وی را گفت: «نمی‌آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهیم رفت.»

<sup>۳۱</sup> گفت: «ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می‌دانی، بجهت ما مثل چشم خواهی بود. <sup>۳۲</sup> و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خد/وند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»

<sup>۳۳</sup> و از کوه خد/وند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خد/وند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد. <sup>۳۴</sup> و ابر خد/وند در روز بالای سر ایشان بود، وقتی که از لشکرگاه روانه می‌شدند.

<sup>۳۵</sup> و چون تابوت روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خد/وند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبعضانت از حضور تو منهزم گردند.»

<sup>۳۶</sup> و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خد/وند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.»

و قوم شکایت کنان در گوش *خد/وند* بد گفتند، و *خد/وند* این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش *خد/وند* در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. <sup>۲</sup> و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد *خد/وند* دعا نمود و آتش خاموش شد. <sup>۳</sup> پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش *خد/وند* در میان ایشان مشتعل شد.

<sup>۴</sup> و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت پرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! <sup>۵</sup> ماهی‌ای را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم. <sup>۶</sup> و الآن جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی‌آید!»

<sup>۷</sup> و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل شکل مقل. <sup>۸</sup> و قوم گردش کرده، آن را جمع می‌نمودند، و آن را در آسیا خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده‌ها از آن می‌ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. <sup>۹</sup> و چون شب‌نم در وقت شب بر اردو می‌بارید، من نیز بر آن می‌ریخت.

<sup>۱۰</sup> و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می‌گریستند، و خشم *خد/وند* به شدت افروخته‌شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد. <sup>۱۱</sup> و موسی به *خد/وند* گفت: «چرا به بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ <sup>۱۲</sup> آیا من به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییده‌ام که به من می‌گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی‌دارد؟ <sup>۱۳</sup> گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می‌گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. <sup>۱۴</sup> من به تنهایی نمی‌توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است. <sup>۱۵</sup> و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

<sup>۱۶</sup> پس *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان را می‌دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می‌باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند. <sup>۱۷</sup> و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که

بر توست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.

<sup>۱۸</sup> «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خد/وند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما را خوش می گذشت! پس خد/وند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. <sup>۱۹</sup> نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، <sup>۲۰</sup> بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خد/وند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.»

<sup>۲۱</sup> موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. <sup>۲۲</sup> آیا گله ها و رمه ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»  
<sup>۲۳</sup> خد/وند موسی را گفت: «آیا دست خد/وند کوتاه شده است؟ الآن خواهی دید که کلام من بر تو واقع می شود یا نه.»

<sup>۲۴</sup> پس موسی بیرون آمده، سخنان خد/وند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. <sup>۲۵</sup> و خد/وند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.

<sup>۲۶</sup> اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند.  
<sup>۲۷</sup> آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می کنند.»  
<sup>۲۸</sup> و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقای موسی ایشان را منع نما

<sup>۲۹</sup> موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می بری؟ کاشکه تمامی قوم خد/وند نبی می بودند و خد/وند روح خود را بر ایشان افاضه می نمود!» <sup>۳۰</sup> پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.



<sup>۳۱</sup> و بادی از جانب خد/وند وزیده، سلوی<sup>۱</sup> را از دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تخمیناً یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند.<sup>۳۲</sup> و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی<sup>۱</sup> را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حומר جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.<sup>۳۳</sup> و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خد/وند بر ایشان افروخته شده، خد/وند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.<sup>۳۴</sup> و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند.<sup>۳۵</sup> و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

## ۱۲

و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود.<sup>۲</sup> و گفتند: «آیا خد/وند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم نموده؟» و خد/وند این را شنید.<sup>۳</sup> و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که بر روی زمین اند.

<sup>۴</sup> در ساعت خد/وند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند.<sup>۵</sup> و خد/وند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند.<sup>۶</sup> و او گفت: «الآن سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نیبای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رؤیا بر او ظاهر می کنم و در خواب به او سخن می گویم.<sup>۷</sup> اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است.<sup>۸</sup> با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می گویم، و شبیه خد/وند را معاینه می بیند. پس چرا نترسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟»

<sup>۹</sup> و غضب خد/وند بر ایشان افروخته شده، برفت.<sup>۱۰</sup> و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.<sup>۱۱</sup> و هارون به موسی گفت: «وای ای آقایم، بار این گناه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، گناه ورزیده ایم.<sup>۱۲</sup> و او مثل میته ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

<sup>۱۳</sup> پس موسی نزد خد/وند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا او را شفا بده!» <sup>۱۴</sup> خد/وند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می‌انداخت، آیا هفت روز خجل نمی‌شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.» <sup>۱۵</sup> پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند. <sup>۱۶</sup> و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

## ۱۳

و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبای ایشان که هرکدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

<sup>۳</sup> پس موسی به فرمان خد/وند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان رؤسای بنی‌اسرائیل بودند. <sup>۴</sup> و نامهای ایشان اینهاست: از سبط رؤبین، شموع بن زکور. <sup>۵</sup> از سبط شمعون، شافاط بن حوری. <sup>۶</sup> از سبط یهودا، کالیب بن یفنه. <sup>۷</sup> از سبط یساکار، یجال بن یوسف. <sup>۸</sup> از سبط افرایم، هوشع بن نون. <sup>۹</sup> از سبط بنیامین، فلتی بن رافو. <sup>۱۰</sup> از سبط زبولون، جدیئیل بن سودی. <sup>۱۱</sup> از سبط یوسف از سبط منسی، جدی بن سوسی. <sup>۱۲</sup> از سبط دان، عمیئیل بن جملی. <sup>۱۳</sup> از سبط اشیر، ستور بن میکائیل. <sup>۱۴</sup> از سبط نفتالی، نحبی بن وفسی. <sup>۱۵</sup> از سبط جاد، جاؤئیل بن ماکی. <sup>۱۶</sup> این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را یهوشوع نام نهاد. <sup>۱۷</sup> و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید. <sup>۱۸</sup> و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف، قلیل‌اند یا کثیر. <sup>۱۹</sup> و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ <sup>۲۰</sup> و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

<sup>۲۱</sup> پس رفته، زمین را از بیابان سین تا رحوب نزد مدخل حمات جاسوسی کردند. <sup>۲۲</sup> و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلمای بنی‌عناق در آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود. <sup>۲۳</sup> و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه

انگور بریده، آن را بر چوب‌دستی، میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند.<sup>۲۴</sup> و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی‌اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.<sup>۲۵</sup> و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند.<sup>۲۶</sup> و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند.<sup>۲۷</sup> و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاری است، و میوه‌اش این است.<sup>۲۸</sup> لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زور آورند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی‌عناق را نیز در آنجا دیدیم.<sup>۲۹</sup> و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کناره اردن ساکنند.»

<sup>۳۰</sup> و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی‌الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.»<sup>۳۱</sup> اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.»<sup>۳۲</sup> و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی‌اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند.<sup>۳۳</sup> و در آنجا جباران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می‌نمودیم.»

## ۱۴

و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند.<sup>۲</sup> و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همه‌همه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم!<sup>۳</sup> و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟ آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟»<sup>۴</sup> و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»

۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند. ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. ۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبی است. ۸ اگر خد/وند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۹ زنهار از خد/وند متمرّد مشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خد/وند با ماست، از ایشان مترسید.»

۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خد/وند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد. ۱۱ و خد/وند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم‌تر از ایشان خواهم ساخت.» ۱۳ موسی به خد/وند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که تو ای خد/وند، در میان این قوم هستی، زیرا که تو ای خد/وند، معاینه دیده می‌شوی، و ابر تو بر ایشان قایم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش می‌خرامی. ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ۱۶ چون که خد/وند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد، از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ۱۷ پس الآن قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی ۱۸ که یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم می‌رساند. ۱۹ پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.»

۲۰ خد/وند گفت: «برحسب کلام تو آمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تماما اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته

بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد.<sup>۲۵</sup> و چونکه عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قلزم به صحرا کوچ کنید.»

<sup>۲۶</sup> و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۷</sup> «تا به کی این جماعت شریر را که بر من هممه می‌کنند متحمل بشوم؟ هممه بنی‌اسرائیل را که بر من هممه می‌کنند، شنیدم. <sup>۲۸</sup> به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. <sup>۲۹</sup> لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده‌شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من هممه کرده‌اید. <sup>۳۰</sup> شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. <sup>۳۱</sup> اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. <sup>۳۲</sup> لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد. <sup>۳۳</sup> و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تا لاشه‌های شما در صحرا تلف شود. <sup>۳۴</sup> برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می‌کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست. <sup>۳۵</sup> من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

<sup>۳۶</sup> و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود، و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله‌مند ساختند، <sup>۳۷</sup> آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از وبا مردند. <sup>۳۸</sup> اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.

<sup>۳۹</sup> و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی‌اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. <sup>۴۰</sup> و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است می‌رویم، زیرا گناه کرده‌ایم.»

<sup>۴۱</sup> موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می‌نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد!

<sup>۴۲</sup> مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منهزم شوید. <sup>۴۳</sup> زیرا

عمالیقان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد؛ و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده‌اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.»

<sup>۴۴</sup>لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. <sup>۴۵</sup>آنگاه عمالیقان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرودآمده، ایشان را زدند و تا حرما منهزم ساختند.

## ۱۵

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup>«بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می‌دهم داخل شوید، <sup>۳</sup>و می‌خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحه وفای نذر، یا برای نافله یا در عیدهای خود، برای گذراندن هدیه خوشبو بجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، <sup>۴</sup>آنگاه کسی که هدیه خود را می‌گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. <sup>۵</sup>و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضرکن.

»<sup>۶</sup>یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضرکن. <sup>۷</sup>و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضرکن.

<sup>۸</sup>«و چون گاو برای قربانی سوختنی یا ذبیحه‌ای برای ادای نذر یا برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می‌کنی، <sup>۹</sup>آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده با نصف هین روغن با گاو بگذراند. <sup>۱۰</sup>و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذاران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود.

<sup>۱۱</sup>«همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره نرینه و هر بزغاله کرده شود.

<sup>۱۲</sup>برحسب شماره‌ای که حاضر کنید بدین قسم برای هر یک، موافق شماره آنها عمل نمایید.

<sup>۱۳</sup>«هر متوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند می‌گذراند، این اوامر را به اینطور

بجا بیاورد. <sup>۱۴</sup>و اگر غریبی که در میان شما مأوا گزیند، هر که در قرنهای شما در میان شما باشد،

می‌خواهد هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بگذرانند، به نوعی که شما عمل می‌نمایید، او نیز عمل نماید.<sup>۱۵</sup> برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما مأوا گزیند یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است.<sup>۱۶</sup> یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما مأوا گزیند، خواهد بود.»

<sup>۱۷</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۱۸</sup> «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن درمی‌آورم داخل شوید،<sup>۱۹</sup> و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید. <sup>۲۰</sup> از خمیر اول خود گرده‌ای بجهت هدیه افراشتنی بگذرانید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذرانید. <sup>۲۱</sup> از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذرانید.

<sup>۲۲</sup> «و هرگاه سهوا خطا کرده، جمیع این اوامر را که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید،<sup>۲۳</sup> یعنی هرچه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما.<sup>۲۴</sup> پس اگر این کار سهوا و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذرانند، و یک بز نر بجهت قربانی گناه.<sup>۲۵</sup> و کاهن برای تمامی جماعت بنی‌اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سهوا شده است؛ و ایشان قربانی خود را بجهت هدیه آتشین خداوند و قربانی گناه خود را بجهت سهو خویش، به حضور خداوند گذرانیده‌اند.<sup>۲۶</sup> و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سهوا شده بود.

<sup>۲۷</sup> «و اگر یک نفر سهوا خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده یک ساله برای قربانی گناه بگذرانند.<sup>۲۸</sup> و کاهن بجهت آن کسی که سهو کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.<sup>۲۹</sup> بجهت کسی که سهوا خطا کند، خواه متوطنی از بنی‌اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.

<sup>۳۰</sup> «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد. پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.<sup>۳۱</sup> چونکه کلام خداوند را حقیر شمرده، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گنااهش بر وی خواهد بود.»

<sup>۳۲</sup> و چون بنی اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می‌کرد. <sup>۳۳</sup> و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می‌کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند. <sup>۳۴</sup> و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد. <sup>۳۵</sup> و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.» <sup>۳۶</sup> پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.

<sup>۳۷</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۳۸</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که برای خود بر گوشه‌های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هر گوشه صیصیت بگذارند. <sup>۳۹</sup> و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام اوامر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زنا می‌کنید، منحرف نشوید. <sup>۴۰</sup> تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید. <sup>۴۱</sup> من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه خدای شما هستم.»

## ۱۶

و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و ابیرام پسران الیآب و اون بن فالت پسران رؤبین (کسان) گرفته، <sup>۲</sup> با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند. <sup>۳</sup> و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خویشتن را بر جماعت خداوند برمی‌افزاید؟» <sup>۴</sup> و چون موسی این را شنید، به روی خود درافتاد <sup>۵</sup> و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد؛ و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد. <sup>۶</sup> این را بکنید که مجمرها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو. <sup>۷</sup> و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده



است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!»<sup>۸</sup> و موسی به قورح گفت: «ای بنی‌لاوی بشنوید! آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟<sup>۹</sup> و تو را و جمیع برادرانت بنی‌لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا کهنانت را نیز می‌طلبید؟<sup>۱۱</sup> از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌اید. و اما هارون چیست که بر او همه می‌کنید؟»

<sup>۱۲</sup> و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی‌آییم! <sup>۱۳</sup> آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟<sup>۱۴</sup> و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است درنیاوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می‌کنی؟ نخواهیم آمد!»

<sup>۱۵</sup> و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»<sup>۱۶</sup> و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.<sup>۱۷</sup> و هر کس مجمر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد؛ و شما هر کس مجمر خود، یعنی دویست و پنجاه مجمر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک مجمر خود را بیاورید.»<sup>۱۸</sup> پس هر کس مجمر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.<sup>۱۹</sup> و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

<sup>۲۰</sup> و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «<sup>۲۱</sup> خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.»<sup>۲۲</sup> پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

<sup>۲۳</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.»<sup>۲۵</sup> پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.<sup>۲۶</sup> و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه‌های این مردمان شریب دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبادا در همه گناهان ایشان

هلاک شوید.»<sup>۲۷</sup> پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه‌های خود ایستادند.<sup>۲۸</sup> و موسی گفت: «از این خواهید دانست که *خد/وند* مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است.<sup>۲۹</sup> اگر این کسان مثل موت سایر بنی‌آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی‌آدم بر ایشان واقع شود، *خد/وند* مرا فرستاده است.<sup>۳۰</sup> و اما اگر *خد/وند* چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان بیلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان *خد/وند* را اهانت نموده‌اند.»

<sup>۳۱</sup> و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد.<sup>۳۲</sup> و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعید.<sup>۳۳</sup> و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین بر ایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.<sup>۳۴</sup> و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما را نیز بیلعد.<sup>۳۵</sup> و آتش از حضور *خد/وند* بدر آمده، دویست و پنجاه نفر را که بخور می‌گذرانیدند، سوزانید.

<sup>۳۶</sup> و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت:<sup>۳۷</sup> «به العازار بن هارون کاهن بگو که مجمرها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش زیرا که آنها مقدس است،<sup>۳۸</sup> یعنی مجمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان؛ و از آنها تختهای پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور *خد/وند* گذرانیده‌اند، مقدس شده است، تا برای بنی‌اسرائیل آیتی باشد.»<sup>۳۹</sup> پس العازار کاهن مجمرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند.<sup>۴۰</sup> تا برای بنی‌اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور *خد/وند* نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه *خد/وند* به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

<sup>۴۱</sup> و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همه‌مه کرده، گفتند که شما قوم *خد/وند* را کشتید.<sup>۴۲</sup> و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگرستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال *خد/وند* ظاهر شد.<sup>۴۳</sup> و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند.<sup>۴۴</sup> و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت:<sup>۴۵</sup> «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود درافتادند.

<sup>۴۶</sup> و موسی به هارون گفت: «مجمر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خد/وند برآمده، و وبا شروع شده است.»<sup>۴۷</sup> پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود. پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود.<sup>۴۸</sup> و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد.<sup>۴۹</sup> و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوای آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند.<sup>۵۰</sup> پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

## ۱۷

و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا برحسب خاندان آبا، و نام هر کس را بر عصای او بنویس. <sup>۳</sup> و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آبا، ایشان یک عصا خواهد بود. <sup>۴</sup> و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. <sup>۵</sup> و شخصی را که من اختیار می‌کنم، عصای او شکوفه خواهد آورد. پس همه بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود.»  
و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبا، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود. <sup>۷</sup> و موسی عصاها را به حضور خد/وند در خیمه شهادت گذارد. <sup>۸</sup> و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. <sup>۹</sup> و موسی همه عصاها را از حضور خد/وند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.  
<sup>۱۰</sup> و خد/وند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای ابنای تمرد نگاه داشته شود، و همه ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

<sup>۱۱</sup> پس موسی چنان کرد، و به نحوی که *خد/وند* او را امر فرموده بود، عمل نمود. <sup>۱۲</sup> و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک فانی و هلاک می شویم. جمیع ما هلاک شده ایم! <sup>۱۳</sup> هر که نزدیک می آید که به مسکن *خد/وند* نزدیک می آید می میرد. آیا تماما فانی شویم؟»

**۱۸** و *خد/وند* به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو، گناه مقدس را متحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گناه کهانت خود را متحمل شوید. <sup>۲</sup> و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبای تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و اما تو با پسرانت پیش خیمه شهادت باشید. <sup>۳</sup> و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند؛ لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیایند مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز. <sup>۴</sup> و ایشان با تو متفق شده، ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید. <sup>۵</sup> و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود. <sup>۶</sup> و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می باشند که به *خد/وند* داده شده اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند. <sup>۷</sup> و اما تو با پسرانت، کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

<sup>۸</sup> و *خد/وند* به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراستنی خود را با همه چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم. <sup>۹</sup> از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود، این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد. <sup>۱۰</sup> مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکور از آن بخورد، برای تو مقدس باشد. <sup>۱۱</sup> و این هم از آن تو باشد، هدیه افراستنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدنی بنی اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. <sup>۱۲</sup> تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به *خد/وند* می دهند، به تو بخشیدم. <sup>۱۳</sup> نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد *خد/وند* می آورند

از آن تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد.<sup>۱۴</sup> و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد.<sup>۱۵</sup> و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می گذرانند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد؛ اما نخست زاده انسان را البته فدیة دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیة ای بده.

<sup>۱۶</sup> «و اما درباره فدیة آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیة بده.<sup>۱۷</sup> ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیة ندهی؛ آنها مقدسند؛ خون آنها را بر مذبح بپاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان.<sup>۱۸</sup> و گوشت آنها مثل سینه جنابیدنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد.<sup>۱۹</sup> جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم. این به حضور خداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»

<sup>۲۰</sup> و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان بنی اسرائیل من هستم.

<sup>۲۱</sup> «و به بنی لوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می کنند، یعنی خدمت خیمه اجتماع.<sup>۲۲</sup> و بعد از این بنی اسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبدا گناه را متحمل شده، بمیرند.<sup>۲۳</sup> اما لایوان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.<sup>۲۴</sup> زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتنی بگذارند به لایوان بجهت ملک بخشیدم. بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.»

<sup>۲۵</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۶</sup> «که لایوان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرد، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذارید.<sup>۲۷</sup> و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری چرخشت حساب می شود.<sup>۲۸</sup> بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که از بنی اسرائیل می گیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذارید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید.<sup>۲۹</sup> از جمیع هدایای خود، هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس

آنها بگذرانید.<sup>۳۰</sup> و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لایوان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.<sup>۳۱</sup> و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شما است، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می‌کنید.<sup>۳۲</sup> و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

**۱۹** و *خد/وند* موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «این است فریضه شریعتی که *خد/وند* آن را امر فرموده، گفت: به بنی‌اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تو بیاورند.<sup>۳</sup> و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود.<sup>۴</sup> و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد.<sup>۵</sup> و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.<sup>۶</sup> و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو بیندازد.<sup>۷</sup> پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.<sup>۸</sup> و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.<sup>۹</sup> «و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی‌اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است.<sup>۱۰</sup> و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه‌ای ابدی خواهد بود.<sup>۱۱</sup> «هر که میته هر آدمی را لمس نماید، هفت روز نجس باشد.<sup>۱۲</sup> و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر نخواهد بود.<sup>۱۳</sup> و هر که میته هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن *خد/وند* را ملوث کرده است. و آن شخص از

اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است.

<sup>۱۴</sup> «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد، هر که داخل آن خیمه شود و هر که در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود. <sup>۱۵</sup> و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود. <sup>۱۶</sup> و هر که در بیابان کشته شمشیر یا میته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد. <sup>۱۷</sup> و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند. <sup>۱۸</sup> و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد، بپاشد. <sup>۱۹</sup> و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بپاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود. <sup>۲۰</sup> و اما کسی که نجس شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس *خد/وند* را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است.

<sup>۲۱</sup> «و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را بپاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند، تا شام نجس باشد. <sup>۲۲</sup> و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

**۲۰** و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد.

<sup>۱</sup> و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. <sup>۲</sup> و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور *خد/وند* مردند! <sup>۳</sup> و چرا جماعت *خد/وند* را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ <sup>۴</sup> و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» <sup>۵</sup> و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمه اجتماع آمدند، و به روی خود

درافتادند، و جلال *خداوند* بر ایشان ظاهر شد.<sup>۷</sup> و *خداوند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۸</sup> «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نشانید.»

<sup>۹</sup> پس موسی عصا را از حضور *خداوند*، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. <sup>۱۰</sup> و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» <sup>۱۱</sup> و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. <sup>۱۲</sup> و *خداوند* به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایید، لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام، داخل نخواهید ساخت.» <sup>۱۳</sup> این است آب مریبه جایی که بنی اسرائیل با *خداوند* مخاصمه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.

<sup>۱۴</sup> و موسی، رسولان از قادش نزد ملک ادوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تو می دانی. <sup>۱۵</sup> که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند. <sup>۱۶</sup> و چون نزد *خداوند* فریاد بر آوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست. <sup>۱۷</sup> تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از چاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراهها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

<sup>۱۸</sup> ادوم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.» <sup>۱۹</sup> بنی اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم، قیمت آن را خواهم داد، فقط بر پایهای خود می گذرم و بس.» <sup>۲۰</sup> گفت: «نخواهی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد. <sup>۲۱</sup> بدینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد. پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

<sup>۲۲</sup> پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند. <sup>۲۳</sup> و *خداوند* موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده، گفت: <sup>۲۴</sup> «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به



زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد.<sup>۲۵</sup> پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور.<sup>۲۶</sup> و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

<sup>۲۷</sup> پس موسی به طوری که *خداوند* او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.<sup>۲۸</sup> و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.<sup>۲۹</sup> و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

## ۲۱

و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم می آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.<sup>۲</sup> و اسرائیل برای *خداوند* نذر کرده، گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.»<sup>۳</sup> پس *خداوند* دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند. و آن مکان حرمة نامیده شد.

<sup>۴</sup> و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد.<sup>۵</sup> و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!»

<sup>۶</sup> پس *خداوند*، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.<sup>۷</sup> و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده ایم زیرا که بر *خداوند* و بر تو شکایت آورده ایم، پس نزد *خداوند* دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود.<sup>۸</sup> و *خداوند* به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نیزه ای بردار، و هر گزیده شده ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.»<sup>۹</sup> پس موسی مار برنجینی ساخته، بر سر نیزه ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می شد.

<sup>۱۰</sup> و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوبوت اردو زدند. <sup>۱۱</sup> و از اوبوت کوچ کرده، در عیی عباریم، در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند. <sup>۱۲</sup> و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند. <sup>۱۳</sup> و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می‌باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حد موآب در میان موآب و اموریان است. <sup>۱۴</sup> از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می‌شود: «واهیب در سوفه و وادیهای ارنون، <sup>۱۵</sup> و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و بر حدود موآب تکیه می‌زند.»

<sup>۱۶</sup> و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند در باره‌اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.» <sup>۱۷</sup> آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند:

«ای چاه بجوش آی! شما برایش سرود بخوانید؛

<sup>۱۸</sup> «چاهی که سروران حفره زدند، و نجبای قوم آن را کردند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کردند.»

و ایشان از بیابان تا متانه کوچ کردند. <sup>۱۹</sup> و از متانه به نحلیئیل و از نحلیئیل به باموت. <sup>۲۰</sup> و از باموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

<sup>۲۱</sup> و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت: <sup>۲۲</sup> «مرا اجازت بده تا از زمین تو بگذرم. به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.» <sup>۲۳</sup> اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید، با اسرائیل جنگ کرد. <sup>۲۴</sup> و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا یبوق و تا حد بنی‌عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی‌عمون مستحکم بود. <sup>۲۵</sup> و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد. <sup>۲۶</sup> زیرا که حشبون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.

<sup>۲۷</sup> بنابراین مثل آورندگان می‌گویند: «به حشبون بیاید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود. <sup>۲۸</sup> زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله‌ای از قریه سیحون. و عار موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را. <sup>۲۹</sup> وای بر تو ای موآب! ای قوم کموش، هلاک شدید! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد. <sup>۳۰</sup> به

ایشان تیر انداختیم. حشبون تا به دیون هلاک شد. و آن را تا نوح که نزد میدباست ویران ساختیم.»

<sup>۳۱</sup> و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند. <sup>۳۲</sup> و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند.

<sup>۳۳</sup> پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادرعی بیرون آمد. <sup>۳۴</sup> و خداوند به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.» <sup>۳۵</sup> پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

## ۲۲

و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحا اردو زدند. <sup>۲</sup> و چون بالاقبن صفور هر چه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید، <sup>۳</sup> موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند. <sup>۴</sup> و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الآن این گروه هر چه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاقبن صفور، ملک موآب بود.

<sup>۵</sup> پس رسولان به فتور که برکنار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور می‌سازند، و در مقابل من مقیم می‌باشند. <sup>۶</sup> پس الآن بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی‌ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آییم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می‌دانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی، ملعون است.»

<sup>۷</sup> پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند. <sup>۸</sup> او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند. <sup>۹</sup> و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» <sup>۱۰</sup> بلعام به خدا گفت: «بالاقبن صفور

ملک موآب نزد من فرستاده است،<sup>۱۱</sup> که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند، روی زمین را پوشانیده‌اند. الآن آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.»<sup>۱۲</sup> خدا به بلعام گفت: «با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.»<sup>۱۳</sup> پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خد/وند مرا اجازت نمی‌دهد که با شما بیایم.»<sup>۱۴</sup> و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن با ما انکار نمود.»

<sup>۱۵</sup> و بالاق بار دیگر سروران زیاد و بزرگتر از آنان فرستاد.<sup>۱۶</sup> و ایشان نزد بلعام آمده، وی را گفتند: «بالاق بن‌صفور چنین می‌گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.<sup>۱۷</sup> زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هر آنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.»<sup>۱۸</sup> بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: «اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی‌توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم.<sup>۱۹</sup> پس الآن شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خد/وند به من دیگر چه خواهد گفت.»<sup>۲۰</sup> و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.»<sup>۲۱</sup> پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

<sup>۲۲</sup> و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشته خد/وند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند.<sup>۲۳</sup> و الاغ، فرشته خد/وند را با شمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.<sup>۲۴</sup> پس فرشته خد/وند در جای گود در میان تاکستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود.<sup>۲۵</sup> و الاغ فرشته خد/وند را دیده، خود را به دیوار چسبانید، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.<sup>۲۶</sup> و فرشته خد/وند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.<sup>۲۷</sup> و چون الاغ، فرشته خد/وند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد.<sup>۲۸</sup> آنگاه خد/وند دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: «به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی.<sup>۲۹</sup> بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الآن تو را می‌کشتم.»<sup>۳۰</sup> الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال

تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای؟ آیا هرگز عادت می‌داشتی که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی»

<sup>۳۱</sup> و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است. پس خم شده، به روی درافتاد. <sup>۳۲</sup> و فرشته خداوند وی را گفت: «الغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمرد است. <sup>۳۳</sup> و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست. و اگر از من کناره نمی‌جست، یقیناً الآن تو را می‌کشتم و او را زنده نگاه می‌داشتیم.» <sup>۳۴</sup> بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الآن اگر در نظر تو ناپسند است برمی‌گردم.» <sup>۳۵</sup> فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

<sup>۳۶</sup> و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که برحد ارنون و بر اقصای حدود وی بود، بیرون آمد. <sup>۳۷</sup> و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم؟ پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقتاً قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟» <sup>۳۸</sup> بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام. آیا الآن هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می‌گذارد، همان را خواهم گفت.» <sup>۳۹</sup> پس بلعام همرا بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند. <sup>۴۰</sup> و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد. <sup>۴۱</sup> و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

## ۲۳

و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.» <sup>۱</sup> و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاوی و قوچی بر هر مذبح گذراندند. <sup>۲</sup> و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هر چه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

و خدا بلعام را ملاقات کرد؛ و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.»<sup>۵</sup> خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.» پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.<sup>۶</sup> و مثل خود را آورده، گفت: «بالاق ملک موآب مرا از آرام از کوههای مشرق آورد، که بیا یعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما.<sup>۷</sup> چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟<sup>۸</sup> زیرا از سر صخره‌ها او را می‌بینم. و از کوهها او را مشاهده می‌نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می‌شود، و در میان امت‌ها حساب نخواهد شد.<sup>۹</sup> کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!»<sup>۱۰</sup> او در جواب گفت: «آیا نمی‌باید باحذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟»

بالاق وی را گفت: «بیا الآن همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید. فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را نخواهی دید؛ و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»<sup>۱۱</sup> پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.<sup>۱۲</sup> و او به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا (خداوند را) ملاقات نمایم.»<sup>۱۳</sup> و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته، چنین بگو.»<sup>۱۴</sup> پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود. و بالاق از او پرسید که «خداوند چه گفت؟»<sup>۱۵</sup> آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو، و ای پسر صفور مرا گوش بگیر.<sup>۱۶</sup> خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟<sup>۱۷</sup> اینک مأمور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی‌توانم نمود.<sup>۱۸</sup> او گناهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است.<sup>۱۹</sup> خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است.<sup>۲۰</sup> به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است.»

<sup>۲۴</sup> اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.»

<sup>۲۵</sup> بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.» <sup>۲۶</sup> بلعام در جواب بالاق گفت: «آیا تو را نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟»

<sup>۲۷</sup> بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.» <sup>۲۸</sup> پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد. <sup>۲۹</sup> بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.» <sup>۳۰</sup> و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

## ۲۴

و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه‌های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود. <sup>۲</sup> و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می‌بودند. و روح خدا بر او نازل شد. <sup>۳</sup> پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. <sup>۴</sup> وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید. <sup>۵</sup> چه زیباست خیمه‌های تو ای یعقوب! و مسکنهای تو ای اسرائیل! <sup>۶</sup> مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب. <sup>۷</sup> آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد. <sup>۸</sup> خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امت‌های دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت. <sup>۹</sup> مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هر که تو را برکت دهد. و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید!»

پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هر دو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. پس الآن به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.»<sup>۱۲</sup> بلعام به بالاق گفت: «آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم<sup>۱۳</sup> که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی‌توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟<sup>۱۴</sup> و الآن اینک نزد قوم خود می‌روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.»

پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.<sup>۱۶</sup> وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و معرفت حضرت اعلیٰ را دانست و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.<sup>۱۷</sup> او را خواهم دید لیکن نه الآن. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت.<sup>۱۸</sup> و ادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل) سعیر، مملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.»

<sup>۱۹</sup> و کسی که از یعقوب ظاهر می‌شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

<sup>۲۰</sup> و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «عمالیق اول امت‌ها بود، اما آخر او منتهی به هلاکت است.»

<sup>۲۱</sup> و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است).<sup>۲۲</sup> لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»<sup>۲۳</sup> پس مثل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می‌کند، کیست که زنده بماند؟<sup>۲۴</sup> و کشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»

<sup>۲۵</sup> و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خود رفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.



و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن

گرفتند<sup>۲</sup> زیرا که ایشان قوم را به قربانی‌های خدایان خود دعوت نمودند. پس قوم می‌خوردند و به خدایان ایشان سجده می‌نمودند.<sup>۳</sup> و اسرائیل به بعل فغور ملحق شدند، و غضب خد/وند بر اسرائیل افروخته شد.<sup>۴</sup> و خد/وند به موسی گفت که: «تمامی رؤسای قوم را گرفته، ایشان را برای خد/وند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خد/وند از اسرائیل برگردد.»<sup>۵</sup> و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.»

و اینک مردی از بنی‌اسرائیل آمده، زن مدیانی‌ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی‌اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می‌کردند.<sup>۶</sup> و چون فینحاس بن‌العازار بن‌هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه‌ای به دست خود گرفت،<sup>۷</sup> و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان را یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از بنی‌اسرائیل رفع شد.<sup>۸</sup> و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.

و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت:<sup>۹</sup> «فینحاس بن‌العازار بن‌هارون کاهن، غضب مرا از بنی‌اسرائیل برگردانید، چونکه باغیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی‌اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.<sup>۱۰</sup> لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می‌بخشم.<sup>۱۱</sup> و برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنات جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی‌اسرائیل کفاره نمود.»

<sup>۱۲</sup> و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری ابن‌سالو رئیس خاندان آبای سبط شمعون بود.<sup>۱۳</sup> و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و او رئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.

<sup>۱۴</sup> و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت:<sup>۱۵</sup> «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید.<sup>۱۶</sup> زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امر خواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روز وبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

و بعد از وبا، خداوند موسی و العازار بن‌هارون کاهن را خطاب کرده، گفت:

«شماره تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می‌روند، بگیرید.»<sup>۳</sup> پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی‌اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»

<sup>۵</sup> رؤبین نخست‌زاده اسرائیل: بنی‌رؤبین: از حنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان. و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کرمی، قبیله کرمیان. <sup>۷</sup> اینانند قبایل رؤبینیان و شمرده‌شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند. <sup>۸</sup> و بنی‌فلو: الیآب. <sup>۹</sup> و بنی‌الیآب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینانند داتان و ابیرام که خوانده‌شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند، <sup>۱۰</sup> و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دویست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند. <sup>۱۱</sup> لکن پسران قورح نمردند.

<sup>۱۲</sup> و بنی‌شمعون برحسب قبایل ایشان: از نموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان. <sup>۱۳</sup> و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان. <sup>۱۴</sup> اینانند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دویست نفر.

<sup>۱۵</sup> و بنی‌جاد برحسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از حجی قبیله حجیان و از شونی قبیله شونیان. <sup>۱۶</sup> و از ازنی قبیله ازنیان و از عیری، قبیله عیریان. <sup>۱۷</sup> و از ارود قبیله ارودیان و از ارئیلی قبیله ارئیلیان. <sup>۱۸</sup> اینانند قبایل بنی‌جاد برحسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر. <sup>۱۹</sup> و بنی‌یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند. <sup>۲۰</sup> و بنی‌یهودا برحسب قبایل ایشان اینانند: از شيله قبیله شیلثیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان. <sup>۲۱</sup> و بنی‌فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیله حامولیان. <sup>۲۲</sup> اینانند قبایل یهودا برحسب شمرده‌شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

<sup>۲۳</sup> و بنی‌یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان. <sup>۲۴</sup> و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان. <sup>۲۵</sup> اینانند قبایل یساکار برحسب شمرده‌شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.

<sup>۲۶</sup> و بنی‌زبولون برحسب قبایل ایشان: از سارد قبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان. <sup>۲۷</sup> اینانند قبایل زبولونیان برحسب شمرده‌شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.

<sup>۲۸</sup> و بنی‌یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم. <sup>۲۹</sup> و بنی‌منسی: از ماگیر قبیله ماگیریان و ماگیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان. <sup>۳۰</sup> اینانند بنی‌جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، از حالق قبیله حالقیان. <sup>۳۱</sup> از اسریئیل قبیله اسریئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان. <sup>۳۲</sup> از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان. <sup>۳۳</sup> و صلفحاد بن‌حافر را پسری نبود لیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجه و ملکه و ترصه. <sup>۳۴</sup> اینانند قبایل منسی و شمرده‌شدگان ایشان، پنجاه و دوهزار و هفتصد نفر بودند.

<sup>۳۵</sup> و اینانند بنی‌افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان. <sup>۳۶</sup> و بنی‌شوتالح اینانند: از عیران قبیله عیرانیان. <sup>۳۷</sup> اینانند قبایل بنی‌افرایم برحسب شمرده‌شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی‌یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند.

<sup>۳۸</sup> و بنی‌بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان. <sup>۳۹</sup> از شفوفام قبیله شفوفامیان از حوفام قبیله حوفامیان. <sup>۴۰</sup> و بنی‌بالع: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان. <sup>۴۱</sup> اینانند بنی‌بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده‌شدگان ایشان، چهل و پنج‌هزار و ششصد نفر بودند.

<sup>۴۲</sup> اینانند بنی‌دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان برحسب قبایل ایشان. <sup>۴۳</sup> جمیع قبایل شوحامیان برحسب شمرده‌شدگان ایشان، شصت و چهارهزار و چهارصد نفر بودند.

<sup>۴۴</sup> اینانند بنی‌اشیر برحسب قبایل ایشان: از یمنه قبیله یمنئیان، از یشوی قبیله یشویان، از بریعه قبیله بریعیان، <sup>۴۵</sup> از بنی‌بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکئیل قبیله ملکئیلیان. <sup>۴۶</sup> و نام

دختر اشیر، ساره بود.<sup>۴۷</sup> اینانند قبایل بنی‌اشیر برحسب شمرده‌شدگان ایشان، پنجاه و سه‌هزار و چهارصد نفر.

<sup>۴۸</sup> اینانند بنی‌نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان.<sup>۴۹</sup> از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان.<sup>۵۰</sup> اینانند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده‌شدگان ایشان، چهل و پنج‌هزار و چهارصد نفر بودند.

<sup>۵۱</sup> اینانند شمرده‌شدگان بنی‌اسرائیل: ششصد و یک‌هزار و هفتصد و سی نفر.

<sup>۵۲</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۵۳</sup> «برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود.<sup>۵۴</sup> برای کثیر، نصیب او را زیاده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هر کس برحسب شمرده‌شدگان او نصیبش داده شود.<sup>۵۵</sup> لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبی خود در آن تصرف نمایند.<sup>۵۶</sup> موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»

<sup>۵۷</sup> و اینانند شمرده‌شدگان لای برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان.<sup>۵۸</sup> اینانند قبایل لایان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عمار را آورد.<sup>۵۹</sup> و نام زن عمار، یوکابد بود، دختر لای که برای لای در مصر زاییده شد و او برای عمار، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید.<sup>۶۰</sup> و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار زاییده شدند.<sup>۶۱</sup> و ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند.<sup>۶۲</sup> و شمرده‌شدگان ایشان یعنی همه ذکور از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه‌هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی‌اسرائیل به ایشان داده نشد.

<sup>۶۳</sup> اینانند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنی‌اسرائیل را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمرند.<sup>۶۴</sup> و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی‌اسرائیل را در بیابان سینا شمرند.<sup>۶۵</sup> زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن‌یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی

ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه.<sup>۲</sup> و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند:<sup>۳</sup> «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد خداوند همداستان شدند، بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت.<sup>۴</sup> پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله‌اش محو شود؟ لہذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»

<sup>۵</sup> پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد. و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «دختران صلفحاد راست می‌گویند. البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.<sup>۶</sup> و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایید.<sup>۷</sup> و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید.<sup>۸</sup> و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید.<sup>۹</sup> و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله‌اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود. پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

<sup>۱۲</sup> و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برآی و زمینی را که به بنی اسرائیل داده‌ام، ببین.<sup>۱۳</sup> و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد.<sup>۱۴</sup> زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مخاصمه نمودند، شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریبه قادش، در بیابان صین.<sup>۱۵</sup> و موسی به خداوند عرض کرده، گفت:<sup>۱۶</sup> «ملتسم اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد<sup>۱۷</sup> که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی‌شبان نباشند.»<sup>۱۸</sup> و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار.<sup>۱۹</sup> و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما.<sup>۲۰</sup> و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند.<sup>۲۱</sup> و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سؤال نماید، و

به فرمان وی، او و تمامی بنی‌اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند.<sup>۲۲</sup> پس موسی به نوعی که *خد/وند* او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت.<sup>۲۳</sup> و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که *خد/وند* به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

## ۲۸

و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «بنی‌اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی‌های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید. <sup>۳</sup> و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد *خد/وند* بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی‌عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. <sup>۴</sup> یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن. <sup>۵</sup> و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. <sup>۶</sup> این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین *خد/وند* معین شد. <sup>۷</sup> و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره‌ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای *خد/وند* در قدس بریز. <sup>۸</sup> و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای *خد/وند* باشد.

<sup>۹</sup> «و در روز سبت دو بره یک ساله بی‌عیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. <sup>۱۰</sup> این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن.

<sup>۱۱</sup> «و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای *خد/وند* بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۱۲</sup> و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. <sup>۱۳</sup> و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای *خد/وند* باشد. <sup>۱۴</sup> و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه

از ماههای سال.<sup>۱۵</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

<sup>۱۶</sup> «و در روز چهاردهم ماه اول، فصیح خداوند است.<sup>۱۷</sup> و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود.<sup>۱۸</sup> در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید.<sup>۱۹</sup> و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی‌عیب باشد.<sup>۲۰</sup> و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید.<sup>۲۱</sup> و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران.<sup>۲۲</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.<sup>۲۳</sup> اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید.<sup>۲۴</sup> به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن.<sup>۲۵</sup> و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

<sup>۲۶</sup> «و در روز نوبرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته‌های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن مکنید.<sup>۲۷</sup> و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید.<sup>۲۸</sup> و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.<sup>۲۹</sup> و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.<sup>۳۰</sup> و یک بز نر تا برای شما کفاره شود.<sup>۳۱</sup> اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی‌عیب باشد.

## ۲۹

«و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد.<sup>۱</sup> و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب.<sup>۲</sup> و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ.<sup>۳</sup> و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره.<sup>۴</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.<sup>۵</sup> سوای قربانی

سوختنی اول ماه و هدیه آردی‌اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، با هدایای ریختنی آنها برحسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خد/وند باشد.

<sup>۷</sup> «و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار مکنید. <sup>۸</sup> و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای خد/وند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. <sup>۹</sup> و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. <sup>۱۰</sup> و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. <sup>۱۱</sup> و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آنها.

<sup>۱۲</sup> «و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت مکنید و هفت روز برای خد/وند عید نگاه دارید. <sup>۱۳</sup> و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خد/وند بگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله که برای شما بی‌عیب باشند. <sup>۱۴</sup> و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ. <sup>۱۵</sup> و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره. <sup>۱۶</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن.

<sup>۱۷</sup> «و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۱۸</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۱۹</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش، و هدایای ریختنی آنها.

<sup>۲۰</sup> «و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۲۱</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۲۲</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

<sup>۲۳</sup> «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۲۴</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۲۵</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.



<sup>۲۶</sup> «و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۲۷</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۲۸</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

<sup>۲۹</sup> «و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۳۰</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۳۱</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آن.

<sup>۳۲</sup> «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۳۳</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۳۴</sup> و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

<sup>۳۵</sup> «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت مکنید. <sup>۳۶</sup> و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. <sup>۳۷</sup> و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. <sup>۳۸</sup> و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

<sup>۳۹</sup> «اینها را شما در موسمه‌های خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.»  
<sup>۴۰</sup> پس برحسب هر آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی‌اسرائیل را اعلام نمود.

**۳۰** و موسی سروران اسباط بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: <sup>۱</sup> چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را

به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید.

<sup>۳</sup> «و اما چون زن برای خد/وند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید،<sup>۴</sup> و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره او ساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.<sup>۵</sup> اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خد/وند او را خواهد آمرزید.

<sup>۶</sup> «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد،<sup>۷</sup> و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشان را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند.<sup>۸</sup> لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشان را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خد/وند او را خواهد آمرزید.<sup>۹</sup> اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند.<sup>۱۰</sup> و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشان را با قسم به تکلیفی الزام نماید،<sup>۱۱</sup> و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشان را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود.<sup>۱۲</sup> و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد، پس هر چه از لبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. و چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خد/وند او را خواهد آمرزید.<sup>۱۳</sup> هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد.<sup>۱۴</sup> اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید، پس همه نذرهایش و همه تکالیفش را که بر وی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است.<sup>۱۵</sup> و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهد بود.»

<sup>۱۶</sup> این است فرایضی که خد/وند به موسی امر فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲</sup> «انتقام بنی اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» <sup>۳</sup> پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام *خد/وند* را از مدیان بکشند. <sup>۴</sup> هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»

<sup>۵</sup> پس از هزاره‌های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. <sup>۶</sup> و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد. <sup>۷</sup> و با مدیان به طوری که *خد/وند* موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکوران را کشتند. <sup>۸</sup> و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، و بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند. <sup>۹</sup> و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. <sup>۱۰</sup> و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند. <sup>۱۱</sup> و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. <sup>۱۲</sup> و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند.

<sup>۱۳</sup> و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. <sup>۱۴</sup> و موسی بر رؤسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. <sup>۱۵</sup> و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ <sup>۱۶</sup> اینک اینانند که برحسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به *خد/وند* خیانت ورزیدند و در جماعت *خد/وند* وبا عارض شد. <sup>۱۷</sup> پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. <sup>۱۸</sup> و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. <sup>۱۹</sup> و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید، و هر که شخصی را کشته و هر که کشته‌ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. <sup>۲۰</sup> و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نمایید.»

<sup>۲۱</sup> و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شریعتی که خد/وند به موسی امر فرموده است: <sup>۲۲</sup> طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، <sup>۲۳</sup> یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید. <sup>۲۴</sup> و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»

<sup>۲۵</sup> و خد/وند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۲۶</sup> «تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرید. <sup>۲۷</sup> و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما. <sup>۲۸</sup> و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خد/وند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. <sup>۲۹</sup> از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتنی برای خد/وند باشد. <sup>۳۰</sup> و از قسمت بنی‌اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن خد/وند را نگاه می‌دارند، بده.»

<sup>۳۱</sup> پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خد/وند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. <sup>۳۲</sup> و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس بود. <sup>۳۳</sup> و از گاو هفتاد و دو هزار رأس. <sup>۳۴</sup> و از الاغ شصت و یک هزار رأس. <sup>۳۵</sup> و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.

<sup>۳۶</sup> و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. <sup>۳۷</sup> و زکات خد/وند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج رأس بود. <sup>۳۸</sup> و گاوان سی و شش هزار بود و از آنها زکات خد/وند هفتاد و دو رأس بود. <sup>۳۹</sup> و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خد/وند شصت و یک رأس بود. <sup>۴۰</sup> و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خد/وند سی و دو نفر بودند. <sup>۴۱</sup> و موسی زکات را که هدیه افراشتی خد/وند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خد/وند به موسی امر فرموده بود.

<sup>۴۲</sup> و از قسمت بنی‌اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، <sup>۴۳</sup> و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد راس بود. <sup>۴۴</sup> و از گاوان سی و شش هزار راس. <sup>۴۵</sup> و از الاغها، سی هزار و پانصد راس. <sup>۴۶</sup> و از انسان، شانزده هزار نفر. <sup>۴۷</sup> و موسی از قسمت

بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لایوانی که ودیعت مسکن *خد/وند* را نگاه می‌داشتند، داد، چنانکه *خد/وند* به موسی امر فرموده بود.

و رؤسای<sup>۴۸</sup> که بر هزاره‌های لشکر بودند، سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند.<sup>۴۹</sup> و به موسی گفتند: «بندگان حساب مردان جنگی را که زیر دست ما می‌باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است.<sup>۵۰</sup> پس ما از آنچه هر کس یافته است، هدیه‌ای برای *خد/وند* آورده‌ایم، از زیورهای طلا و خلخالها و دست‌بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن‌بندها تا برای جانهای ما به حضور *خد/وند* کفاره شود.»<sup>۵۱</sup> و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.<sup>۵۲</sup> و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای *خد/وند* گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.<sup>۵۳</sup> زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.<sup>۵۴</sup> و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره‌ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی اسرائیل، به حضور *خد/وند* یادگار باشد.

## ۳۲

و بنی رؤبین و بنی جاد را مواشی بی‌نهایت بسیار و کثیر بود. پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است،<sup>۲</sup> بنی جاد و بنی رؤبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند:<sup>۳</sup> «عطاروت و دیبون و یعزیر و نمره و حشبون و العاله و شبام و نبو و بعون،<sup>۴</sup> زمینی که *خد/وند* پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگان صاحب مواشی می‌باشیم.»<sup>۵</sup> پس گفتند: «اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به بندگان به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»  
موسی به بنی جاد و بنی رؤبین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟<sup>۷</sup> چرا دل بنی اسرائیل را افسرده می‌کنید تا به زمینی که *خد/وند* به ایشان داده است، عبور نکنند؟<sup>۸</sup> به همین‌طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش برنیع برای دیدن زمین فرستادم.<sup>۹</sup> به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنی اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که *خد/وند* به ایشان داده بود، داخل نشوند.<sup>۱۰</sup> پس غضب *خد/وند* در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت:<sup>۱۱</sup> البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست

ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان مرا پیروی کامل نمودند،<sup>۱۲</sup> سوای کالیب بن یفنه قنزی و یوشع بن نون، چونکه ایشان خد/وند را پیروی کامل نمودند.<sup>۱۳</sup> پس غضب خد/وند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خد/وند ورزیده بودند، هلاک شدند.<sup>۱۴</sup> و اینک شما به جای پدران خود انبوهی از مردان خطاکار برپا شده‌اید تا شدت غضب خد/وند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟<sup>۱۵</sup> زیرا اگر از پیروی او روبرگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

<sup>۱۶</sup> پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت.<sup>۱۷</sup> و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی بنی‌اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.<sup>۱۸</sup> و تا هر یکی از بنی‌اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه‌های خود مراجعت نخواهیم کرد.<sup>۱۹</sup> زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»

<sup>۲۰</sup> و موسی به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشان را به حضور خد/وند برای جنگ مهیا سازید،<sup>۲۱</sup> و هر مرد جنگی از شما به حضور خد/وند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید،<sup>۲۲</sup> و زمین به حضور خد/وند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خد/وند و به حضور اسرائیل بی‌گناه خواهید شد، و این زمین از جانب خد/وند ملک شما خواهد بود.<sup>۲۳</sup> و اگر چنین نکنید، اینک به خد/وند گناه ورزیده‌اید، و بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت.<sup>۲۴</sup> پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله‌های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»

<sup>۲۵</sup> پس بنی‌جاد و بنی‌رؤبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگان به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد.<sup>۲۶</sup> اطفال و زنان و مواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.<sup>۲۷</sup> و جمیع بندگان مهبای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خد/وند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»

<sup>۲۸</sup> پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و رؤسای خاندان آبای اسباط بنی‌اسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود.<sup>۲۹</sup> و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی‌جاد و بنی‌رؤبین مهبای جنگ

شده، همراه شما به حضور خد/وند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.<sup>۳۰</sup> و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور ننمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»<sup>۳۱</sup> بنی‌جاد و بنی‌رؤبیین در جواب وی گفتند: «چنانکه خد/وند به بندگانت گفته است، همچنین خواهیم کرد.<sup>۳۲</sup> ما مهیای جنگ شده، پیش روی خد/وند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»<sup>۳۳</sup>

پس موسی به ایشان یعنی به بنی‌جاد و بنی‌رؤبیین و نصف سبط منسی ابن‌یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف.<sup>۳۴</sup> و بنی‌جاد، دیبون و عطاروت و عروعر<sup>۳۵</sup> و عطرورت، شوفان و یعزیر و یجبهه<sup>۳۶</sup> و بیت نمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گله‌ها.<sup>۳۷</sup> و بنی‌رؤبیین، حشبون و الیعاله و قریتایم<sup>۳۸</sup> و نبو و بعل‌معون که نام این دو را تغییر دادند و سیمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند.<sup>۳۹</sup> و بنی‌ماکیر بن‌منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند.<sup>۴۰</sup> و موسی جلعاد را به ماکیر بن‌منسی داد و او در آن ساکن شد.<sup>۴۱</sup> و یائیر بن‌منسی رفته، قصبه‌هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید.<sup>۴۲</sup> و نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبح نامید.

## ۳۳

این است منازل بنی‌اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیردست موسی و هارون کوچ کردند.<sup>۲</sup> و موسی به فرمان خد/وند سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت. و این است منازل و مراحل ایشان:<sup>۳</sup> پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی‌اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند.<sup>۴</sup> و مصریان همه نخست‌زادگان خود را که خد/وند از ایشان کشته بود دفن می‌کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.

<sup>۵</sup> و بنی‌اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند.<sup>۶</sup> و از سکوت کوچ کرده، در ایتمام که به کنار بیابان است، فرود آمدند.<sup>۷</sup> و از ایتمام کوچ کرده، به سوی فمالحیروت که در

مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرود آمدند.<sup>۸</sup> و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتم سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند.<sup>۹</sup> و از ماره کوچ کرده، به ایلیم رسیدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند.<sup>۱۰</sup> و از ایلیم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند.<sup>۱۱</sup> و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند.<sup>۱۲</sup> و از بیابان سین کوچ کرده، در دفعه فرود آمدند.<sup>۱۳</sup> و از دفعه کوچ کرده، در الوش فرود آمدند.<sup>۱۴</sup> و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.<sup>۱۵</sup> و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند.<sup>۱۶</sup> و از بیابان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه فرود آمدند.<sup>۱۷</sup> و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند.<sup>۱۸</sup> و از حصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند.<sup>۱۹</sup> و از رتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند.<sup>۲۰</sup> و از رمون فارص کوچ کرده، در لینه فرود آمدند.<sup>۲۱</sup> و از لینه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند.<sup>۲۲</sup> و از رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند.<sup>۲۳</sup> و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند.<sup>۲۴</sup> و از جبل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند.<sup>۲۵</sup> و از حراده کوچ کرده، در مقهیلولت فرود آمدند.<sup>۲۶</sup> و از مقهیلولت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند.<sup>۲۷</sup> و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند.<sup>۲۸</sup> و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند.<sup>۲۹</sup> و از متقه کوچ کرده، در حشموئه فرود آمدند.<sup>۳۰</sup> و از حشموئه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند.<sup>۳۱</sup> و از مسیروت کوچ کرده، در بنی‌یعقان فرود آمدند.<sup>۳۲</sup> و از بنی‌یعقان کوچ کرده، در حورالجدجاد فرود آمدند.<sup>۳۳</sup> و از حورالجدجاد کوچ کرده، در یطبات فرود آمدند.<sup>۳۴</sup> و از یطبات کوچ کرده، در عبرونه فرود آمدند.<sup>۳۵</sup> و از عبرونه کوچ کرده، در عصیون‌جابر فرود آمدند.<sup>۳۶</sup> و از عصیون‌جابر کوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند.<sup>۳۷</sup> و از قادش کوچ کرده، در جبل هور در سرحد زمین ادوم فرود آمدند.

<sup>۳۸</sup> و هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهلیم خروج بنی‌اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت.<sup>۳۹</sup> و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.

<sup>۴۰</sup> و ملک کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی‌اسرائیل اطلاع یافت.



<sup>۴۱</sup> پس از جبل هور کوچ کرده، در صلمونه فرود آمدند. <sup>۴۲</sup> و از صلمونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند <sup>۴۳</sup> و از فونون کوچ کرده، در اوبوت فرود آمدند. <sup>۴۴</sup> و از اوبوت کوچ کرده، در عیی عباریم در حدود موآب فرود آمدند. <sup>۴۵</sup> و از عییم کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند. <sup>۴۶</sup> و از دیبون جاد کوچ کرده، در علمون دبلاتایم فرود آمدند. <sup>۴۷</sup> و از علمون دبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عباریم در مقابل نبو فرود آمدند. <sup>۴۸</sup> و از کوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا فرود آمدند. <sup>۴۹</sup> پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبل شطیم در عربات موآب اردو زدند.

<sup>۵۰</sup> و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: <sup>۵۱</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، <sup>۵۲</sup> جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید. <sup>۵۳</sup> و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید. <sup>۵۴</sup> و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید؛ جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد؛ بر حسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمایید. <sup>۵۵</sup> و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید، کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید. <sup>۵۶</sup> و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

## ۳۴

و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۱</sup> «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش. <sup>۲</sup> آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملاح به طرف مشرق خواهد بود. <sup>۳</sup> و حد شما از جانب جنوب گردنه عقریم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب

قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت.<sup>۵</sup> و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

«و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.

»<sup>۶</sup> و حد شمالی شما این باشد: از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.<sup>۷</sup> و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صدد باشد.<sup>۸</sup> و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

»<sup>۱۰</sup> و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.<sup>۱۱</sup> و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد.<sup>۱۲</sup> و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالمح باشد. این زمین برحسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

<sup>۱۳</sup> و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که *خد/وند* امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.<sup>۱۴</sup> زیرا که سبط بنی رؤیین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد برحسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته‌اند.<sup>۱۵</sup> این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.»

<sup>۱۶</sup> و *خد/وند* موسی را خطاب کرده، گفت: «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون.<sup>۱۸</sup> و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید.<sup>۱۹</sup> و این است نامهای ایشان: از سبط یهودا کالیب بن یفنه؛<sup>۲۰</sup> و از سبط بنی شمعون شموئیل بن عمیهود؛<sup>۲۱</sup> و از سبط بنیامین الیداد بن کسلون؛<sup>۲۲</sup> و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی؛<sup>۲۳</sup> و از بنی یوسف از سبط بنی منسی رئیس حنیئیل بن ایفود؛<sup>۲۴</sup> و از سبط بنی افرایم رئیس قموئیل بن شفطان؛<sup>۲۵</sup> و از سبط بنی زبولون رئیس ایصافان بن فرناک؛<sup>۲۶</sup> و از سبط بنی یساکار رئیس فلطیئیل بن عزان؛<sup>۲۷</sup> و از سبط بنی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی؛<sup>۲۸</sup> و از سبط بنی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمیهود.»<sup>۲۹</sup> اینانند که *خد/وند* مأمور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی اسرائیل تقسیم نمایند.

گفت: <sup>۲</sup> «بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان بدهید. <sup>۳</sup> و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد. <sup>۴</sup> و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد. <sup>۵</sup> و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

«و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجأ خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید. <sup>۷</sup> پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد، چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. <sup>۸</sup> و اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می‌دهید از کثیر، کثیر و از قلیل، قلیل بگیرید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

<sup>۹</sup> و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: <sup>۱۰</sup> «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، <sup>۱۱</sup> آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجأ برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سهوا کشته باشد، به آنجا فرار کند. <sup>۱۲</sup> و این شهرها برای شما بجهت ملجأ از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد.

<sup>۱۳</sup> «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجأ برای شما باشد. <sup>۱۴</sup> سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجأ باشد. <sup>۱۵</sup> بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند، این شش شهر برای ملجأ باشد تا هر که شخصی را سهوا کشته باشد به آنجا فرار کند.

<sup>۱۶</sup> «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. <sup>۱۷</sup> و اگر او را با دست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. <sup>۱۸</sup> و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. <sup>۱۹</sup> ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هر گاه به او برخورد، او را بکشد. <sup>۲۰</sup> و اگر

از روی بغض او را با تیغ زد یا قصدا چیزی بر او انداخت که مرد،<sup>۲۱</sup> یا از روی عداوت او را با دست خود زد که مرد، آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود؛ ولی خون هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

«لیکن اگر او را بدون عداوت سهوا تیغ زند یا چیزی بدون قصد بر او اندازد،<sup>۲۳</sup> و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد،<sup>۲۴</sup> پس جماعت در میان قاتل و ولی خون برحسب این احکام داوری نمایند.<sup>۲۵</sup> و جماعت، قاتل را از دست ولی خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد.<sup>۲۶</sup> و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید،<sup>۲۷</sup> و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیابد، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود.<sup>۲۸</sup> زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.

«و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد

بود.

«هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.<sup>۳۱</sup> و هیچ فدیة به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود.<sup>۳۲</sup> و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیة مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.<sup>۳۳</sup> و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.<sup>۳۴</sup> پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی‌اسرائیل ساکن می‌باشم.»

بنی‌یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و رؤسای خاندان آبای بنی‌اسرائیل عرض کرده، گفتند: «*خداوند*، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی‌اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب *خداوند* مأمور شده است که نصیب برادر ما صلفحاد را به دخترانش بدهد.<sup>۳</sup> پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی‌اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع خواهد شد.<sup>۴</sup> و چون یوبیل بنی‌اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»

<sup>۵</sup> پس موسی بنی‌اسرائیل را برحسب قول *خداوند* امر فرموده، گفت: «سبط بنی‌یوسف راست گفتند. <sup>۶</sup> این است آنچه *خداوند* درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.<sup>۷</sup> پس میراث بنی‌اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی‌اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند.<sup>۸</sup> و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی‌اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنی‌اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند.<sup>۹</sup> و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از اسباط بنی‌اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»

<sup>۱۰</sup> پس چنانکه *خداوند* موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند.<sup>۱۱</sup> و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.<sup>۱۲</sup> در قبایل بنی‌منسی ابن یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.<sup>۱۳</sup> این است اوامر و احکامی که *خداوند* به واسطه موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی‌اسرائیل امر فرمود.